جلسه 1490

دوشنبه 01/08/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله بود که در شک در جزء سابق بعد از دخول در مقدمه جزء لاحق تفصیل داد بین شک در رکوع بعد از هویّ الی السجود، اینجا قاعده تجاوز جاری کرد، وبین شک فی السجود بعد النهوض الی القیام قبل از اینکه به حدّ قیام عرفی برسد، اینجا قاعده تجاوز جاری نکرد و فرمود یسجد.

صاحب مدارک ملتزم شد به این تفصیل. صاحب حدائق ایراد گرفت که اگر قاعده تجاوز جاری است با دخول در مقدمه جزء لاحق، در هر دو جاری است، اگر جاری نیست در هیچکدام جاری نیست.

در کتاب قاعده فراغ و تجاوز گفتند این اشکال، اشکال واردی است. نگوئید صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله دال بر این تفصیل است، ظاهر صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله تطبیق قاعده تجاوز است نه تعبد به یک قاعده اخری. قاعده تجاز یا موضوعش محقق است با دخول در مقدمه جزء لاحق، در هر دو فرض باید قاعده تجاوز جاری بشود چه شک در رکوع بعد از هویّ الی السجود و چه شک در سجود بعد از نهوض الی القیام، واگر موضوع قاعده تجاوز محقق نیست قاعده تجاوز در هیچکدام از این دو نباید جاری بشود. و این کشف می کند از یک خللی در این صحیحه و یا در تشخیص مفاد این صحیحه.

که خود ایشان به نحوی خواستند این خلل را برطرف کنند، شک در رکوع بعد از هویّ الی السجود را خواستند بگویند شک در رکوع است بعد از دخول در جزء لاحق وهو القیام بعد الرکوع.

که ما اشکال کردیم.

واین هم که ایشان می گوید خلاف ظاهر صحیحه هست که ما بخواهیم تعبدی را بفهمیم که موجب تفصیل بین دو فرض بشود.

این وجهی ندارد، مگر شما در قاعده فراغ تفصیل ندادید بین وضوء و غیر وضوء، و گفتید صحیحه زراره توسعه می دهد در قاعده فراغ در وضوء، شک در جزء اخیر ولو قبل از فراغ حقیقی از آن مجرای قاعده فراغ است با اینکه امکان تدارک دارد، اما در جاهای دیگر اینطور نمی گفتید. چه اشکالی دارد قاعده تجاوز جاری نشود با دخول در مقدمه جزء لاحق مگر در مثال هویّ الی السجود؟ قاعده عقلیه نیست که قابل تخصیص نباشد، ولذا ما ملتزم هستیم به این تفصیل.

در این صحیحه هم که یک لسان نداشت، در یک فرض گفت قد رکع، در فرض دیگر گفت یسجد، قاعده تجاوز را به عنوان یک قاعده عامه بیان نکرد که اذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء. ما ملتزم هستیم به این تفصیل وفاقا للسید الامام و المحقق العراقی.

آقای سیستانی جواب دیگری داده اند از این صحیحه: فرموده اند ما قاعده تجاوز را در شک در سجود بعد از نهوض الی القیام هم جاری می کنیم، شک در جزء سابق است با دخول در مقدمه جزء لاحق، واین صحیحه معلوم نیست که قبل أن یستوی قائما مرادش چیست، شاید مرادش این است که هنوز نشسته است، هنوز اصلا برنخواسته، نهوض الی القیام هم نکرده است.

**اقول:** ولکن این فرمایش عرفی نیست، "رجل شکّ فی سجده قبل أن یستوی قائما"، این ظاهرش این است که برخواست اما قیام کامل پیدا نکرد، قبل أن یستوی قائما، والا اگر در حال جلوس شک می کرد می گفت: شک فی سجوده و هو جالس. ولذا این فرمایش هم ناتمام است.

تنها اشکالی که قابل توجه است در رابطه با جریان قاعده تجاوز در شک در رکوع بعد از هویّ الی السجود فرمایش مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی است:

مرحوم نائینی فرموده ما قبول داریم "رجل أهوی الی السجود فلم یدر أ رکع ام لا" اطلاق دارد نسبت به انحناء الی السجود، ولکن هویّ الی السجود مراتب دارد، آخرین مرتبه هویّ الی السجود آن لحظه ای است که انسان سر به مهر می گذارد، آن لحظه هویّ کامل می شود، وقابل تقیید است، رجل أهوی الی السجود هویّا تاما بحیث وصل الی السجود، قابل تقیید است. شما فقط از ما مقید بخواهید، ایشان می گوید مقید هم برای شما ذکر می کنیم، موثقه اسماعیل بن جابر می گفت: "إن شک فی الرکوع بعد ما سجد فلیمض"، این مفهوم دارد، یعنی إن شک فی الرکوع قبل ما یسجد فیعتنی بشکه، ما تقیید می زنیم اطلاق صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله را به این موثقه اسماعیل بن جابر.

**اقول:** اشکال فرمایش محقق نائینی این هست که **اولا:** برفرض موثقه اسماعیل بن جابر مفهوم داشته باشد که "إن شک فی الرکوع قبل ما یسجد فیعتنی بشکه"، خب این هم اطلاق دارد، قبل ما یسجد سواءا أهوی الی السجود ام لم یهو، شامل شک در حال قیام هم می شود. پس نسبت عموم من وجه است. نسبت که عموم من وجه بشود تعارض و تساقط بکنند رجوع می کنیم به عموم قاعده تجاوز بنابرقول کسانی که دخول در مقدمه لاحق را کافی می دانند، "اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره وشککت فشکک لیس بشیء". پس نگوئید مفهوم موثقه اسماعیل بن جابر مقید است، بفرمائید معارض است.

اگر شما بگوئید مبنای من این نیست، من از عموم قاعده تجاوز کفایت دخول در مقدمه جزء لاحق را نمی فهمم ولذا بعد از تعارض و تساقط این دو دلیل رجوع می کنم به قاعده اشتغال و استصحاب عدم رکوع.

حرفی نداریم، اما جا بگذارید برای مبنای کسانی که عموم قاعده تجاوز را قبول دارند.

**ثانیا:** موثقه اسماعیل بن جابر شرطش محقق موضوع است، "إن شک فی الرکوع بعد ما یسجد" مفهومش این هست که إن لم یشک فی الرکوع بعد ما یسجد، نه إن شک فی الرکوع قبل ما یسجد که شما می گوئید، دقیق باید مفهوم گیری بکنیم. پس اصلا در مفهوم فرض نشده است شک در رکوع.

بله! اگر عبارت این بود که إن کان شکّه فی الرکوع بعد ما یسجد فلیمض، مفهومش این می شد که إن لم یکن شکه فی الرکوع بعد ما یسجد، یعنی شک فی الرکوع مفروغ عنه می شد در مفهوم، که اگر شکش در رکوع بعد از سجود باشد اعتناء به شکش نکند، و اگر شکش در کوع بعد ما یسجد نباشد یعنی قبل ما یسجد باشد اعتناء به شکش بکند. ولکن موثقه اسماعیل بن جابر اینطور نیست و شرطش محقق موضوع است، مثل اینکه کسی به شما بگوید إن اعطاک زید فاکهة فکلها، آیا این مفهوم شرط دارد؟ خب ان لم یؤتک زید فاکهة موضوع ندارد برای أکل. این شرط نیست برای جمله شرطیه، این شرط محقق موضوع است. بله! فی الجمله یک مفهومی دارد که در مورد اعطاء زید فاکهةً این حکم هست نه مطلقا، اما مفهوم مطلق ندارد که إن اعطاک غیر زید فاکهة فلاتأکلها.

اما جمله «بعد ما یسجد» که جمله شرطیه نیست، «إن شک فی الرکوع بعد ما یسجد» این شرط است، مفهومش این است که إن لم یشک فی الرکوع بعد ما یسجد، خب فرض شک نکردید، بله مفهوم فی الجمله دارد که قبل از سجود اگر شک بکنید در رکوع فی الجمله باید به شکتان اعتناء بکنید، خب فی الجمله اش قدر متیقنش جائی است که قبل از هویّ الی السجود شما شک بکنید.

 اگر می گوئید که اگر حکم شرعی این است که بعد از هویّ الی السجود شک در رکوع قاعده تجاوز جاری می شود، دیگر عرفی نیست بگویند إن شک فی الرکوع بعد ما سجد، عرفی اش این است که بگویند إن شک فی الرکوع بعد ما أهوی الی السجود.

جوابش این است که چرا عرفی نیست؟ یک فرد ظاهر را بیان کردند، إن شک فی الرکوع بعد ما سجد فلیمض، حالا إن شک فی الرکوع بعد ما أهوی الی السجود او هم فلیمض، منتهی یک فرد ظاهر را بیان کردند، چه اشکال دارد؟

**ثالثا:** جناب محقق نائینی! اهوی الی السجود قابل تقیید نیست به سجود، أهوی الی السجود یعنی إنحنی الی السجود، اصلا معنای أهوی الی السجود این است که ولم یسجد، چون أهوی الی السجود یعنی مال السجود ولم یسجد بعد، معنایش این است، این عرفی نیست که ما بیائیم حملش کنیم بر آن مرتبه کامل انحناء که فرض تحقق سجود است.

بله اگر «هَوی» بود، هَوی در لغت به معنای سقط آمده است، رجلٌ هَوی الی السجود أی سقط الی السجود، سقط الی السجود گاهی ترجمه می شود که به سجده افتاد، یعنی سجده کرد، اما أهوی الی السجود یعنی مال الی السجود. در روایات متعددی همین تعبیر أهوی بکار رفته که به معنای مالَ است، در صحیحه ابن مسکان می گوید: "الرجل یرفع یده کلما أهوی للرکوع و السجود وکلما رکع رأسه من رکوع أو سجود"، انسان مستحب است تکبیر بگوید ورفع ید بکند هرگاه که به سمت رکوع می رود یا به سمت سجود می رود، والا بعد از تحقق رکوع که رفع ید نمی کنند، بعد از تحقق سجود که رفع ید نمی کنند. یا در صحیحه زراره دارد: "قال رسول الله صلی الله علیه وآله ذات یوم لعمار: یا عمار بلغننا انک اجنبت فکیف صنعت؟ قال تمرغت یا رسول الله فی التراب" یعنی مثل (اجلکم الله) حمار که می غلطد در خاک یا مرغها که می غلطند، عمار جنب شد آب نداشت غلطید در خاک، "فقال له کذلک یتمرغ الحمار" پیامبر فرمود اینکه کار انسان نیست، "أ فلا صنعت کذا ثم أهوی بیده علی الارض فوضعهما علی السعید"، یعنی إنحنی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید، قبل از وضع دو کف دست بر خاک تعبیر می کند «أهوی بیده الی الارض»، ظاهر أهوی یعنی مالَ، إنحنی، خب وقتی می گوید رجل اهوی الی السجود یعنی مال و انحنی الی السجود فم یدر أ رکع ام لا، بعد ما بگوئیم که مراد سجود است؟ این عرفی است؟ قطعا عرفی نیست.
سؤال: در مجمع البحرین أهوی هم به معنای سقط آمده است؟ جواب: أهوی ظاهر عرفی اش یعنی انحناء، والا چه داعی دارد بگوید أهوی الی السجود؟ خب بگوید سجد، مگر می خواهد معما طرح کند، چه لزومی دارد بگوید أهوی الی السجود؟ ظاهر أهوی الی السجود یعنی مال و إنحنی الی السجود.

بله اگر احتمال بدهیم که أهوی به معنای سقط الی السجود است و سقط الی السجود یعنی به سجده افتاد این دیگر اصلا اطلاق هم ندارد. اما استظهار عرفی این است که أهوی الی السجود می خواهد بگوید یعنی إنحنی الی السجود، والا اگر می خواست بگوید سجد که می گفت الرجل یسجد یا الرجل سجد فلم یدر أ رکع ام لا، این عرفی نیست تعبیر به أهوی الی السجود برای تفهیم اینکه به سجده افتاد و سجده کرد.

برخی از آقایان در کتاب قاعده فراغ و تجاوز گفته اند: این صحیحه عبدالرحمن قابل تقیید به صحیحه زراره است، صحیحه زراره می گوید: "اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشککت فشکک لیس بشیء"، وقتی روایت می گوید که شرط قاعده تجاوز دخول در غیر است، و با هویّ الی السجود ما از محل شرعی رکوع خارج نشدیم وداخل در غیر نشدیم، مگر با آن توجیهی که ایشان کرد که قیام بعد الرکوع را هم در نظر بگیرید، خب این صحیحه زراره می گوید "اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء"، خب دارد تحدید می کند قاعده تجاوز را و مقدم می شود بر صحیحه عبدالرحمن.

**اقول:** به نظر ما این مطلب هم درست نیست. چرا؟ اگر ایشان مقصودش تقیید است، که نسبت عموم من وجه است، چون صحیحه زراره نص که نیست در عدم اکتفاء به دخول در مقدمه جزء لاحق، فوقش ظاهر است، بعید نیست که ایشان بخواهد از همین راه پیش بیاید، قابل تقیید بداند صحیحه عبدالرحمن را با صحیحه زراره، حالا که قابل تقیید شد بگوید نسبت عموم من وجه می شود تعارضا تساقطا رجوع می کنیم به قاعده اشتغال.

البته ایشان هم در نهایت گفته ولی انصاف این است که أهوی الی السجود را نمی شود تقیید کرد که سجد، ولی اگر قابل تقیید باشد نیازی نداشتیم به موثقه اسماعیل بن جابر، خود صحیحه زراره مفهوم دارد، می گوید اگر خارج نشدی از محل شیء مشکوک وداخل در غیر نشوی قاعده تجاوز جاری نیست. این می تواند تقیید می زند صحیحه عبدالرحمن را. حالا نسبت عموم من وجه است، خب باشد، تعارض می کنند رجوع می کنیم به قاعده اشتغال.

**اقول:** جواب این است که انصافا این صحیحه زراره مجمل است، روشن نیست که بخواهد بگوید دخول در مقدمه جزء لاحق بدرد نمی خورد، ما از باب اکتفاء به قدر متیقن آمدیم گفتیم، والا ظهور ندارد اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره که دخول در مقدمه جزء لاحق کافی نیست، نه، شاید کافی باشد، ما از باب اجمال و أخذ به قدر متیقن آمدیم می گوئیم دخول در مقدمه جزء لاحق کافی نیست، والا صحیحه زراره که ظهور ندارد در عدم اکتفاء به دخول در مقدمه جزء لاحق. یا موثقه ابن ابی یعفور که "انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه" بنا بر اینکه قاعده تجاوز مراد باشد ظهور ندارد که باید از محل شرعی مشکوک خارج بشوی داخل در جزء لاحق بشوی، دخول در مقدمه جزء لاحق کافی نیست. ظهور در عدم که ندارد، مجمل است، وقتی مجمل بود چه تعارضی بکند با صحیحه عبدالرحمن و چه صلاحیتی دارد برای تقیید صحیحه عبدالرحمن.

صحیحه عبدالرحمن به نظر ما اولا همانطور که در کتاب قاعده فراغ و تجاوز هم پذیرفته اند إباء دارد از حمل بر سجود. ثانیا: اگر مطلق باشد صحیحه زراره در مقابلش نمی ایستد، صحیحه زراره مجمل است. موثقه اسماعیل بن جابر هم مجمل است چون گفتیم شرطش محقق موضوع است و مفهوم ندارد.

و حاصل الکلام اینکه أهوی الی السجود مرحوم نائینی گفتند قابل تقیید است به سجود، حالا مقیدش ایشان گفت موثقه اسماعیل بن جابر، در کتاب قاعده فراغ وتجاوز گفتند اگر نوبت به تقیید برسد ما هم یک خطابهایی دارم که صلاحیت تقیید دارد یا صلاحیت تعارض به عموم من وجه دارد صحیحه زراره را نام بردند، انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه را نام بردند، نخیر ما این را قبول نداریم. اگر هم أهوی الی السجود قابل تقیید باشد بر سجود، که به نظر ما قابل تقیید نیست، هیچکدام از اینهایی که نام برده شد صلاحیت تقیید یا معارضه با آن ندارد.

ولکن مشکل ما این است که أهوی الی السجود به نظر ما یعنی مالَ الی السجود و این قابل تقیید نیست، اما اگر کسی احتمال بدهد که أهوی به معنای سقط است، بله دیگر نمی شود بگوئیم مراد هویّ الی السجود است، خطاب مجمل می شود، دیگر نیازی هم به این نداریم که بگوئیم مطلق است و قابل تقیید است، اصلا مجمل است. و لکن عرض کردیم انصاف این است که أهوی الی السجود را به معنای سقط الی السجود معنا کردن عرفی نیست.

اما فرمایش مرحوم آقای خوئی.

آقای خوئی فرموده: اگر روایت می گفت: الرجل یهوی الی السجود فلا یدری أ رکع ام لا، استدلال تمام بود، یعنی همین الان هویّ می کند، یعنی هنوز از هویّ فارغ نشده است، مثل الرجل یصلی دارد نماز می خواند، اما روایت می گوید الرجل اهوی یعنی هویّ گذشت و باید از آن به صیغه ماضی تعبیر کرد، واین نمی شود مگر وقتی که به سجده رفته باشد، به سجده که برود می گویند مضی هویّه، والا در اثنائی که دارد به طرف سجود می رود باید بگویند هو فی حال الهویّ به صیغه مضارع بگویند، مثل اینکه کسی دارد نماز می خواند باید بگویند هذا یصلی نه هذا صلی، نمازش که تمام شد آنوقت می گویند صلّی، هوی اگر تمام بشود و تمام شدنش به این است که برود به سجده، آنوقت است که می گویند أهوی، تحقق منه الهویّ، اما وقتی که هنوز اثناء هویّ است به سجده نرفته نباید بگویند أهوی، باید بگویند یهوی در حال هویّ است، روایت أهوی دارد، یهوی که ندارد، أهوی یعنی هویش گذشت، کی هویش می گذرد؟ وقتی که تمام بشود، نه اینکه در اثناء هویّ باشد
**اقول:** واقعا این مطلب هم ناتمام است، آقا همینکه اولین آغاز انحناء آن اولین مرتبه انحناء محقق بشود صحیح است بگوئیم إنحنی زید، صلّی ظاهرش این است که یک امر مستمری است تکبیرة الاحرام جزء صلاة است، صلاة نیست، یک امر مستمری است که تا شما سلام نماز را ندهید نمی گویند صلّی، ولی بعضی از امور با اولین جزء صدق می کند، اینطور نیست که اسم مرکب بما هو مرکب باشد، صلاة اسم مرکب بما هو مرکب است تا تمام نشود نمی گویند صلّی، ولی إنحناء همینکه إنحناء پیدا کرد شخص ولو هنوز در حال انحناء بیشتر است، مثلا درخت کج شد ولی این درخت به مرور زمان کج تر هم خواهد شد، شما می آیید می گویید آقای باغبان درخت کج شد، آیا او می گوید نگو درخت کج شد چون هنوز کج شدنش ادامه دارد و چند روز دیگر بیا ببین افتاده روی زمین، آنوقت بگو ینحنی؟ نه اینطور نیست، بلکه به مجرد شروع در انحناء می گویند إنحنی. خب سؤال از این است که الرجل إنحنی، إنحنی الی السجود فلم یدر أ رکع ام لا، والا اگر بگوید الرجل ینحنی با الرجل انحنی فرقی نمی کند، چون با اولین شروع در انحناء صحیح است بگوئیم إنحنی، کما اینکه با اولین ورود در سجود صحیح است بگوئیم سجد، لازم نیست که شما سر از سجود بردارید تا بگوئیم سجد، و الا اگر در حال سجود هستی باید بگویند یسجد؟ نه، همینکه رفتید به سجده می گویند سجد، همینکه شروع کردید در انحناء می گویند إنحنی.

ولذا این فرمایش آقای خوئی هم درست نیست، رجل أهوی الی السجود یعنی إنحنی الی السجود، و اگر می خواست بگوید سجد عرفی نبود بگوید إنحنی الی السجود أهوی الی السجود. ولذا دلالت این صحیحه به نظر ما تمام است بر اینکه شک در کوع در حال إنحناء الی السجود مجرای قاعده تجاوز است وما تعبدا این را می پذیریم.

سؤال وجواب: عرض کردیم اگر بخواهید حمل کنید إنحنی الی السجود را بر سجد این عرفی نیست، مردم می گویند خب چرا نگفتی سجد؟ درخت افتاده زمین بعد شما می گوئید درخت کج شد، این درست است؟ أهوی الی السجود یعنی کج شد به طرف سجود یعنی هنوز سجده نکرده است، این قابل نیست که بگوئیم حمل می شود بر سجده کردن.

**اما فرض چهارم:** شک در جزء واجب بعد از دخول در جزء مستحب.

از آن حرفهایی که ما زدیم معلوم شد که قدر متیقن از تجاوز این است که از محل شرعی مشکوک خارج بشویم، محل شرعی مشکوک آن چیزی است که مشروط است مشکوک ما به اینکه قبل از آن غیر باشد، اگر شک کنیم در قرائت بعد از دخول در قنوت، کی قرائت مشروط است به لحوق قنوت؟ اگر مشروط بود که قنوت می شد جزء واجب. ولذا به نظر ما قاعده تجاوز با دخول در جزء مستحب جاری نیست.
در کتاب منتقی الاصول و قاعده فراغ و تجاوز آمده اند گفته اند: آقا! خلاف ظاهر است ما بگوئیم نماز واجب است ولی قنوت جزء نماز نیست بلکه یک امر استحبابی دارد که ظرفش نماز است، یستحب ان تقنت فی صلاتک، این خلاف ظاهر است، ظاهر این است که قنوت سبب می شود نماز مصلحت شدیده پیدا کند، نماز با قنوت مصلحت شدیده دارد، نماز بی قنوت پنجاه درجه مصلحت دارد نماز با قنوت هفتاد درجه، منتهی این بیست درجه اضافی واجب نیست، پس قنوت جزء آن فرد اکمل نماز است، چرا انکار می کنید جزء مستحب را؟ آقای خوئی شما با این بیانتان تصریح کردید ما جزء مستحب نداریم، چون جزء یعنی آن چیزی که واجب مشروط به آن است، اگر واجب مشروط به قنوت باشد که قنوت می شود واجب، پس نماز مشروط به قنوت نیست، پس قنوت جزء نماز واجب نیست. آقا! قنوت جزء فرد اکمل نماز است، واین نماز با قنوت امر دارد، و این قنوت جزء این نماز با قنوت است، چرا قاعده تجاوز جاری نمی کنید؟

تأمل بفرمائید هم بیان قاعده فراغ و تجاوز را و هم بیان منتقی الاصول را در بحث صحیح و اعم، آنجا گفته اند ما تصویری می کنیم که قنوت جزء مستحب است به این معنا که جزء فرد اکمل نماز است و قاعده تجاوز را تصحیح می کنیم در آن. انشاء الله فردا بحث می کنیم.